



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: مقصد اول - اوامر

تاریخ: ۳۰/دی/۱۳۹۴

موضوع جزئی: مقتضای تبادل، انصراف و حکم عقل در دوران واجب بین

مصادف با: ۹ ربیع الثانی ۱۴۳۷

نفسی و غیره ...

جلسه: ۵۲

سال هفتم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

همانگونه که در جلسه قبل بیان شد می توان به مقتضای اطلاق در دوران واجب بین عینی و کفایی، تعیینی و تخییری و نفسی و غیره طبق یک بیان که در هر سه مورد جاری می شود استناد کرد و طبق بیان دیگر که فقط در یک مورد می توان استناد کرد و این عبارت است از واجب نفسی و تعیینی و عینی.

به غیر از اطلاق راه های دیگری هم برای خروج از این تحیر و شک ارائه شده است. سه راه دیگر را ما اینجا مورد بررسی قرار می دهیم.

راه دوم: تبادل

برخی قائلند اگر امر واجب، دائر بین نفسی و غیره باشد، از راه تبادل می توان پی برد که واجب یک واجب نفسی است. توضیح ذلک: متبادر از واجب در دوران بین نفسی و غیره واجب نفسی است یعنی وقتی دستور مولا را می بینیم و مشاهده میکنیم که فعلی از ما خواسته و از طرفی قید و قرینه ای مبنی بر نفسیت و غیریت در دستور مولا نیامده از هیئت افعال آن چه که به ذهن متبادر می شود و به ذهن انسباق پیدا می کند وجوب نفسی است. یعنی همانطور که برخی از راه تبادل دلالت هیئت افعال بر وجوب را ثابت کردند از راه تبادل، نفسیت واجب را نیز استفاده می کنند.

در دوران امر بین واجب تعیینی و تخییری و واجب عینی و کفایی نیز مطلب از همین قرار است؛ یعنی وقتی هیئت افعال را می شنویم همانطور که معنای وجوب از این هیئت به ذهن می آید تعیینیت و عینیت واجب نیز به ذهن می آید. یعنی اگر هیئت افعال وارد شود ذهن از این هیئت منتقل می شود به اینکه این کار واجب است و واجبش نفسی و تعیینی و عینی است.^۱

بررسی راه دوم

باید ببینیم وقتی ذهن ما هیئت افعال را می شنود به این معانی منتقل می شود یا نه؟ اگر دستوری صادر شود ذهن ما وجوب را کشف می کند یا نه؟ و بر فرض کشف وجوب، نفسیت واجب فهمیده می شود یا تعیینیت یا عینیت فهمیده می شود؟ به نظر بدوی مساله همین است یعنی در واقع وقتی یک امری از مولی صادر می شود ذهن منتقل می شود به اینکه خود فعل درخواستی مولا مستقلاً واجب است و مقدمه واجب دیگر نیست و عیناً بر مکلف واجب است و با اتیان دیگران از او ساقط نمی

^۱ بدائع الافکار ص ۲۷۶

شود. ولی لازمه پذیرش این معنی و تکیه بر تبادر این است که استعمال هیئت افعال را در واجب گیری و تخییری و کفایی، یک استعمال مجازی بدانیم.

به عبارت دیگر: اگر بگوییم متبادر از هیئت افعال نفسیت و عینیت و تعیینیت است لازمه اش این است که اگر در غیر این ها استعمال شد، استعمالش مجازی باشد؛ زیرا تبادر علامت حقیقت است و آن معانی غیر متبادر یک معنای مجاز هستند. حال باید دید که واقعا می توان به این ملتزم شد؟ یعنی اگر شارع گفت: «صم ستین یوما یا اطعم ستین مسکینا» آیا استعمال صم که هیئت افعال است یک استعمال مجازی است یا استعمال اطعم در این جا یک استعمال مجازی است؟ یا در جایی که مولا دستور می دهد «جهزوا امواتکم» آیا می توانیم ملتزم شویم امر به تجهیز که در هیئت افعال استعمال شده، یک معنای مجازی است؟ این مطلب مبعده تبادر برای اثبات نفسیت و تعیینیت و عینیت است. زیرا اگر این مطلب را بپذیریم استعمال امر در واجب کفایی و تخییری و غیره استعمال مجازی می شود و اگر استعمال مجازی شد نیاز به قرینه می باشد.

ممکن است کسی ادعا کند بواسطه آن قرائن ما تخییریت و غیریت و کفائیت را می فهمیم و اگر قرینه نباشد هیئت افعال را حمل بر نفسی و تعیینی و عینی می کنیم. اگر ما بخواهیم بفهمیم یک واجب تخییری و یا کفایی و غیره است باید قرینه داشته باشیم اما مسئله این است که منظور از ما از قرینه این است که کمک کند به ظهور افعال در این معانی مجازی بالاخره باید بفهمیم که منظور مولا از هیئت امر واجب تخییری است یا غیره، عینی است یا کفایی که آن هم باید با قرائن معلوم شود ولی آیا این قرینه در واقع سبب می شود که این هیئت در معنای مجاز استعمال شود به هر حال التزام به مسئله تبادر چندان خالی از اشکال نیست.

راه سوم: انصراف

درست است که هیئت افعال یک معنای عامی دارد و اختصاص به واجب عینی ندارد؛ ولی از آنجا که اکثرا در معنای واجب تعیینی نفسی عینی استعمال شده این کثرت استعمال موجب شده است که هیئت افعال انصراف به این معانی خاص پیدا کند یعنی به حسب موضوع له آن واجب تعیینی و عینی و نفسی نیست و شامل همه انواع وجوب می شود اما کثرت استعمال پیدا کرده در خصوص نفسی تعیینی عینی و کثرت استعمال نیز منشاء انصراف است و اگر استعمال به حدی رسید که موجب صرف لفظ از معنای عام به معنای خاصش شود این معنا قهرا برای آن لفظ متعین پیدا می کند.

بررسی راه سوم

این طریق مبتنی بر پذیرش این مطلب است که کثرت استعمال هیئت افعال در این چند معنا ثابت شود و اگر این صغری احراز شود که هیئت افعال اکثرا در واجب تعیینی و واجب عینی و واجب نفسی استعمال شده، قهرا این موجب انصراف می شود و ما بواسطه انصراف می توانیم ادعا کنیم وقتی هیئت افعال را می شنویم و شک می کنیم که مقصود کدام یک از این اقسام واجب است منصرف شویم به نفسی تعیینی عینی.

اما احراز این مساله مشکل است! یعنی وقتی به شرع و عرف نگاه می کنیم می بینیم استعمال هیئت افعال در واجب غیره و تخییری و کفایی کم نیست. لذا به نظر می رسد که کثرت استعمال وجود ندارد تا منشاء استعمال به این سه معنا شود تا بتوانیم نفسیت و عینیت و تعیینیت را استفاده کنیم.

راه چهارم: حکم عقل

وقتی دستور از ناحیه مولا صادر شد، حجت از ناحیه مولی تمام می شود. یعنی مولی بوسیله افعال دستورش را صادر کرده و فرض هم این است که صیغه افعال اطلاق ندارد به این معنی که راه اطلاق و تمسک به اصل لفظی بسته است و تبادر و انصراف هم نمی تواند کمکی به حل این مشکل کند و مخاطب را از تحیر خارج کند که آیا این دستور، دستور لزومی است یا نه. این جا پای عقل به میان می آید و می گوید: حجت مولی نباید بدون پاسخ بماند زیرا اگر مولی مقصودش این بود که این دستور قابل ترک است باید آن را بیان می کرد حالا که ترخیصی در رابطه با این دستور صادر نکرده و اجازه ترک آن را نداده عقل می گوید: باید امر مولی اتیان شود زیرا مولا حجتش را تمام کرده و این مکلف است که باید به دستور مولی عمل کند و اگر مخالفت کند و به آن دستور عمل نکند و بعد مورد سوال قرار بگیرد که چرا مخالفت کردی و به دستور مولا عمل نکردی مکلف نمی تواند در پاسخ ادعا کند که من نمی دانستم که این عمل لازم الاجراء است و نمی دانستم که این حکم لزومی است یا اینکه بگویم من احتمال میدادم که مولی ضمن اینکه این دستور را داده اما ترخیص در ترک هم داشتم. پس مکلف نمی تواند به صرف احتمال ترخیص و اجازه بر ترک، این فعل را کنار بگذارد و انجام ندهد و این عذر خواهی از ناحیه عبد توسط عقل پذیرفته نیست.

پس اینکه وقتی مولی حجتش را اقامه کرده و حجت او بر عبد تمام شده دیگر جایی برای ترک و عمل نکردن به صرف احتمال مخالفت باقی بماند.

مرحوم امام خمینی همین بیان را در ما نحن فیه نیز دارند وقتی مولی دستوری صادر می کند و با هیئت افعال، فعلی را از ما تقاضا میکند اگر احتمال دهیم این فعل واجب نفسی است یا واجب غیری؛ عقل می بیند مولا دستورش را داده و حجتش را تمام کرده و لذا بر عبد لازم است که این عمل را انجام بدهد و معطل چیزی دیگر نباشد. در اینصورت عبد دیگر نمی تواند بگوید من احتمال می دهم که امر مولا مقدمه واجب دیگری است که هنوز وقت آن فرا نرسیده و به بهانه احتمال توقف این شی بر وجوب شی آخر نمی تواند عمل به تکلیف را به تاخیر بیندازد. اگر مکلف این کار را کند از نظر عقل قابل قبول نیست.

همین بیان در واجب تعیینی و تخییری هم وجود دارد. اگر مولا دستوری صادر کرده باشد و مکلف شک کند که این واجب تعیینی و تخییری است عقل می گوید اینجا حجت بر تو تمام شده و باید به امر عمل کنی، عبد نمی تواند بگوید من احتمال می دادم که آن واجب دیگری که انجام دادم بدل از این واجب بود و امر مولا را کفایت می کرده، بخاطر همین این واجب را انجام ندادم. زیرا عقل می گوید مولی دستوری داده و تو موظف بودی آن را انجام دهی. به چه دلیل میگویی که عدل آن را انجام دادی و احتمال کفایت از دستور مولا را دادی.

در مورد شک در اینکه واجب کفایی است یا عینی نیز وقتی هیئت افعال صادر می شود عقل می گوید حجت مولی بر مکلف تمام شده و عبد نمی تواند ادعا کند من این واجب را ترک کردم زیرا احتمال می دادم که با انجام دیگران از من ساقط می شود؛ این عذر پذیرفته نیست عقل می گوید حجت مولا بر مکلف تمام شده و دستور در قالب هیئت افعال بیان شده و باید این واجب را خود مکلف انجام دهد؛ لذا با حکم عقل کشف می شود که وجوب نفسی، تعیینی و عینی است.^۱

^۱ مناہج الوصول ج ۱ ص ۲۸۲ / تہذیب الاصول ج ۱ ص ۱۶۶ و ۱۶۷

به نظر می رسد این راه، راه قابل قبولی است. اگر کسی بخواهد واجب را ترک کند به بهانه اینکه احتمال می دادم که واجب دیگری باشد و این مقدمه آن باشد و منتظر ماندم تا آن واجب بیان شود، عقل این را قبول نمی کند. اگر واجب را به بهانه اینکه من طرف دیگر را انجام دادم و احتمال می دادم که همان کفایت کند از نظر عقل پذیرفته نیست و یا اگر کسی واجبی را ترک کند چون گمان می کرد بقیه انجام می دهند لذا بر گردن او چیزی نیست این از نظر عقل قابل قبول نیست و عقل مکلف را در صورت ترک تکلیف مواخذه می کند.

نتیجه

در مجموع از بین این چهار راه، راه اول و راه چهارم قابل استناد است. یعنی ما به اطلاق لفظی و حکم عقل می توانیم استناد کنیم. البته راه عقل با راه اول با هم فرق دارد راه اول همه تکیه اش بر اطلاق لفظی است هرچند در اطلاق لفظی مقدمات حکمت شرط می باشد که یک دلیل عقلی است ولی در کل به آن اطلاق و دلیل لفظی میگویند ولی راه چهارم تکیه اش فقط بر عقل است.

نزدیکترین مردم به رسول خدا در روز قیامت

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): أَقْرَبُكُمْ عِدًّا مَعِيَ فِي الْمَوْقِفِ أَصْدَقُكُمْ لِلْحَدِيثِ، وَ آدَاكُمْ لِلْأَمَانَةِ، وَ أَوْفَاكُمْ بِالْعَهْدِ، وَ أَحْسَنُكُمْ خُلُقًا، وَ أَقْرَبُكُمْ مِنَ النَّاسِ^۱.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: نزدیکترین شما به من در روز قیامت و کسانی که شفاعتشان بر من واجب و لازم است کسانی هستند که این چهار صفت را داشته باشند (ظاهر روایت این است که این چهار صفت را باهم داشته باشند) «اصدقکم للحدیث» راستگو باشد این صفت خیلی مهم است. انسانها ممکن است در امور جزئی دروغ بگویند در حالیکه ظاهراً هیچ عارضه ای هم نداشته باشد اما نفس اینکه این لسان حرکت کند به مطلبی که بر خلاف واقعیت و حقیقت باشد انسان را از رسول خدا دور می کند ولو اینکه آسیبی به کسی نرساند.

امانتداری نیز خیلی مهم است. امانت هم شامل امانت مالی می شود و هم شامل اسرار دیگران. ممکن است شخصی مطلبی را به انسان بگوید ولی جزء اسرارش باشد این نیز امانت است و فرقی نمی کند امانت مالی باشد یا معنوی.

احسنکم خلقاً کسانی که از نظر اخلاقی از بقیه بهتر باشند و اقربکم من الناس کسانی که با مردم حشر و نشر دارند و مردمی هستند. پیامبر اکرم اینجا فرموده اقربکم کسی است که نماز می خواند اینها که واجب است و وظیفه اما در نظر مومنین کسانی که اهل نماز و روزه هستند مقرب تر پیش پیامبر هستند و شایستگی بیشتری برای شفاعت دارند در حالیکه این صفات مهم تر است. کسانی که به صدق و راستگویی به امانت داری به خوش اخلاقی به مردمی بودن اهمیت بدهند. فکر نکنیم اگر طلبه هستیم و مسلمان و مقید به واجبات و مستحبات در خانه حق داریم با زن و بچه به هر صورت که خواستیم رفتار کنیم. این نه تنها آثار وضعی دارد بلکه ما را از رسول خدا نیز دور می کند. یعنی حتی اگر در سطح شفاعت باشیم نیز در آخر صف می ایستیم. کسانی جلوتر هستند که حسن خلق دارند. پس سعی کنیم دروغ را از زندگی حذف کنیم زبان صادق داشته باشیم حتی اگر این زبان تلخ

^۱ امالی شیخ طوسی ص ۲۲۹ ح ۴۰۳-۵۳

باشد و گمان ما این باشد که جلب منفعت نمی کند ولی در مجموع مطمئن باشید که هم در این دنیا و هم در آخرت آثار خودش را دارد.

علت نزدیکی کسانی که این صفات را دارند به پیامبر نیز روشن است زیرا کسانی که این صفات را دارند نفس خود را تذکیه بیشتر کرده اند مثلاً کسی که می تواند دروغ بگوید ولی نمی گوید معلوم است که بر نفس خودش مسلط است کسی که میتواند امانت را پس ندهد و آن را از بین ببرد معلوم است که بر نفس خود مسلط است کسی که غضبناک می شود ولی حسن خلق دارد معلوم است که افسار نفس خود را کشیده است.

«والحمد لله رب العالمین»